

هو الفتح العليم
شرح أنوار بر أنوار
در پرتو
تبیان مجمع بیان و کشف اسرار روح جنان

*

بسم الله الرحمن الرحيم
أحمد لله الذي نزل الفرقان على عبده
ليكون للعالمين نذيراً

*

اثر: دکتر سید امیر محمود انوار

از: دانشگاه تهران

«مقاله سوم»

چکیده:

اگر چه قاضی بیضاوی رحمة الله تعالى علیه، أنوار التنزیل و اسرار التأویل را از اشارات عرفانی کاملاً به یکسو ننهاده است و خطبه آغازین نیز بشارتی را دربر دارد لیک چون تفسیر قاضی اصلاً عرفانی نیست و در آن به شرح عرفانی حروف بسم الله الرحمن الرحيم پرداخته، لذا چون تفاسیر عرفانی نیز مطمح نظر نگارنده بوده است، در این مقاله از معانی و تعبیرات عرفانی حروف باء و سین و میم بسم الله، در تفاسیری همانند تفسیر میبدی و محیی الدین بن عربی و فیض کاشانی رضوان الله تعالى علیهم اجمعین سخن رفته و شرح

منظوم آن بهمراه نکته‌هایی تفسیری، اثر طبع نگارنده مقاله آمده است.

رشید الدین میبیدی را در تفسیر و شرح عرفانی این بزرگترین آیه الهی و دارای معانی نامتناهی عباراتی زیباست که به عقد اشعاری دلربا نیز عروس سخن را آراسته چنانکه با دیدن و خواندن آن آه از دلها برخاسته است و در حقیقت برخی از این اشارت‌های اهل بشارات، ترجمه و نقلی از فرموده امامان هدی علیهم السلام است که در تفاسیر عرفانی چون لطائف الإشارات قشیری و عرائس البیان روزبهان بقلی به زبان تازی آمده است و پیش از این بدان عبارات سراسر بشارات، اشاراتی به زبان تازی رفته و چه نیکوست که شرح آنواری بر کشف اسراری کنیم و ابرار را به اشارت، عُدتِ بشارتی دهیم که در نوبت سوم از تفسیر سوره مبارکه حمد گوید:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الباءُ : بهاء الله، والسين : سناء الله، والميم : مُلك الله. از روی اشارت بر مذاق خداوندان معرفت : باء بسم الله اشارت دارد به بهاء اُحدیت.

سين : به سناء صمدیت. ميم : به ملك الهيّت. بهاء او قيومي، سناء او ديمومي، و ملك او سرمدی.

بهاء او قدیم و سناء او کریم و ملك او عظیم. بهاء او با جلال و سناء او با جمال و ملك او بی زوال. بهاء او دلربا و سناء او مهر فزا و ملك او بی فنا^(۱).

قبل از میبیدی مفسران عارف چون روزبهان بقلی از قول حضرت رضا(ع) آورده اند که: و روی عن علی بن موسی الرضا عن أبيه عن جعفر بن محمد(ع)، قال: بسم: الباءُ بقاؤه والسين اسماؤه والميم ملكه فإيمان المؤمن ذكره ببقائه وخدمة المرید ذكره بأسمائه والعارف فناؤه عن المملكة بالمالک لها.

نگارنده مقاله رادر شرح این معانی ابیات است:

عارفان را بر حقائق رمزهاست از دل لاهوت ایشان غمزه‌هاست
باء بسم الله خود رمز بهاست سین بسم الله خود رمز سناست

بء بسم الله خود رمز بهاست
 میم بسم الله رمز ملک اوست
 ای دل آر رمز و اشارت بشنوی
 غمزه آبرو و ناز چشم دوست
 باز برگیر از مذاق معرفت
 گرچه اینها گفته‌های انبیاست
 بشنو این اسرار را از میبیدی
 هم بهاء ایزدی قیومی است
 هست ملک او سراسر سرمدی
 کشور جانها به او آباد شد
 شادی ما در وصال روی اوست
 روی پاکش از جهان سر برزدست
 ملک او بی حد و مرز است و عظیم
 از قدم آری بهاءش با جلال
 ملک او پیوسته است و بی زوال
 آن بهاء اوست ای دل دل ربا
 ملک او بی حد و ذاتش بی فنا
 اینهمه اسرار از پیغمبر است
 دُرّ معنی را علی خوش سفت و گفت
 باز معنی کی به قاف ماپرد
 دُرّ معنی بر کف دریای ماست
 سیل دانش گشته جاری از دلم
 ابن عباس آن محدث آن فقیه
 گفت علم پیش دریای علی
 سین بسم الله خود رمز سناست
 رمز ملک یار بی همتا و دوست
 این اشارت بر بشارت بشنوی
 روی و مویش، مهر و قهر و خشم اوست
 باز بنشین بر براق و رفرفت
 در کتاب اهل دل بهر شماسست
 تا به اسرار حقیقت پی بری
 هم ثنای ایزدی دیمومی است
 نیست ملک و ذات پاکش را حدی
 دل به هفت اقلیم از او شاد شد
 دل گرفتار کمند موی اوست
 عالمی بین عشق او بر سر زدست
 از ازل حکمش روا گشت آن حکیم
 از ازل آری سناءش با جمال
 ذات او بی کفو و ندو لایزال
 وین سناء اوست ای جان جان فزا
 من چه گویم هست او اصل بقا
 از علی بشنو که نیکو رهبر است
 بام و بوم معرفت رانیک رفت
 مرغ دانش پی به عرش ماپرد؟
 عشق و دانش مست از صهبای ماست
 من دواي درد و حلّ مشکلم
 حبر اُمّت دانشی مرد نبیه
 قطره و مستم ز صهبای علی

هرچه دارم از فروغ علم اوست رهبرم مهر علی تا کوی دوست
گفته‌های ابن عباس از علیست قطره‌ای از یم و دریای ولیست *

۱- سخن چون بدینجا رسید لازم است به یاد آخرین فصل از تفسیر عالیقدر ابوالفضل رشید الدین میبدی پردازم و آنرا پشتیبان عرائض خود سازم آنجا که فرموده است :

بدانکه اصحاب رسول (ص) ایشان که در تفسیر قرآن سخن گفته‌اند، معروف چهارکس اند: علی بن ابی طالب (ع) و ابن عباس و ابن مسعود و ابی بن کعب. و علی (ع) در علم تفسیر از همه فائق و فاضلتر بود پس ابن عباس.

قال ابن عباس: علی (ع) عَلَّمَ عَلِمًا عَلَّمَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَعَلِمَ النَّبِيُّ (ص) مِنْ عِلْمِ اللَّهِ وَعَلِمَ عَلِيٌّ مِنْ عِلْمِ النَّبِيِّ وَعِلْمِي مِنْ عِلْمِ عَلِيٍّ (ع) وَمَا عِلْمِي وَعِلْمُ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ (ص) فِي عِلْمِ عَلِيٍّ (ع) إِلَّا كَقَطْرَةٍ فِي بَحْرٍ.

ابن عباس گفت: شبی از شبها علی (ع) مرا گفت: «چون نماز خفتن گزارده باشی، نزدیک من حاضر شو، تا ترا فایده‌ای دهم» گفتا: و کانت لیلة مقمرة شبی سخت روشن بود، از نور ماهتاب. علی (ع) گفت «یا بن عباس ما تفسیر الألف من «الحمد» تفسیر ألف الحمد چیست؟ گفتم توبه دانی ای علی پس در سخن آمد و یک ساعت از ساعات شب در تفسیر ألف «الحمد» سخن گفت آنگه گفت: «فما تفسیر اللام من «الحمد»؟ جواب همان دادم. و یک ساعت دیگر در تفسیر حرف «لام» سخن گفت پس در «حاء» همچنان، و در «میم» همچنان و در «دال» همچنان. چون از تفسیر این حروف فارغ گشت، برق عمود الفجر صبح صادق از مشرق سر برزد. ازینجا گفت علی (ع): «ولو شئت لأوقرت سبعین بعيراً من تفسیر سورة الفاتحة» ابن عباس گفت: علم خود در جنب علم علی (ع) چنان دیدم کالغدیر الصغیر فی البحر و ابن عباس در علم تفسیر چنان بود که علی (ع) گفت: «کأنه ینظر إلی الغیب من وراء ستر رقیق من جودة رأیه و کثرة إصابته».

البته باید این نکته را هم در نظر داشت که ابن عباس را در میان عرب بخصوص مسلمانان در علم لغت و نحو و شعر و تفسیر و معانی ادب مقامی والا بوده است نورمحمدی و نبوی فروغ علوی و ولوی بر او تافته و روحش به عالم ملکوت ره یافته و میبدی به شرح مقام و مرام او نیز پرداخته است که: عمر خطاب گفت:

چون عرب راه عناد و ظلم جست نسبت علم علی با این و آن
تخم کین در جان و در قلبش برست داد تا ره گم کند بر مؤمنان
نور حق در آن و نور و گلشن است نُور حق در آن و نُور و گلشن است
آن الهی نام و خوی بی عدیل آن الهی نام و خوی بی عدیل
راد مرد و صاحب اندیشه‌ای راد مرد و صاحب اندیشه‌ای
عالمی نور از فروغش یافته عالمی نور از فروغش یافته
آمده خود از امامان است ، لیک «آمده خود از امامان است ، لیک»
نقل دفتر کرده‌اند، این را بدان «نقل دفتر کرده‌اند، این را بدان»
گفته‌هایش از نبی و از ولیست گفته‌هایش از نبی و از ولیست
جای آن مصباح را برداشتند جای آن مصباح را برداشتند
سبزه کی یابد مقام و رد باغ سبزه کی یابد مقام و رد باغ
همچو احمد چون علی بر گو که کیست؟ همچو احمد چون علی بر گو که کیست؟
باز بر سر گفته نغز و دُرّ سفته پر مغز میبیدی باز گردیم که: (۳)

ای پیش رو از هر چه به خوبست جلالت

ای دور شده آفت نقصان ز کمالت

زهره به نشاط آید چون یافت سماعت

خورشید به رشک آید چون دید جمالت

الباء: بزه بأولیائه، والسنین: سیره مع اصفیائه، والمیم: منته علی أهل ولائه. باء: بر او
بر بندگان او، سین: سر او با دوستان او. میم: منت او بر مشتاقان او.

اگر نه بر او بودی، رهی را چه جای تعبیه سر او بودی؟ ورنه منت او بودی، رهی
را چه جای وصل او بودی؟ رهی را بردرگاه جلال چه محل بودی؟ ورنه مهر ازل
بودی، رهی آشنای لم یزل چون بودی؟

آب و گل را زهره مهر توکی بودی اگر

هم به لطف خود نکر دی در ازل شان اختیار

مهر ذات تست إلهی دوستان را اعتقاد

یادوصف تست یارب غمگنانرا غمگسار

ما طابتِ الدنیا إلا باسمه، وما طابتِ العقبی إلا بعفوه و ما طابت الجنة إلا

بروئته. و نگارنده مقاله را در این معنی رباعی است که :

این جهان روشن نباشد جز به مهرروی دوست

آن جهان گلشن نباشد جز به چهروخوی دوست

گر لقای دوست نبودجنت و دوزخ یکیست

عارفان رابی رُخس ظلمت سرای موی دوست

و رشید الدین میبیدی سمند تازی را چه نیکو به بند پارسی کشیده است که :

در دنیا اگر نه پیغام و نام الله بودی رهی را چه جای منزل بودی؟ و در عقبی اگر

نه عفو و کرمش بودی کار رهی مشکل بودی؟ در بهشت اگر نه دیدار دل افروز بودی

شادی درویش به چه بودی؟

و نگارنده را در این معنی نیز رباعی است که :

در جهان پیغام و نامش گر نبودی دل نبود

این جهان خود ماسوی را مجلس و منزل نبود

اندر آن عالم اگر عفوش نبودی بنده را

سایه طویی برای آدمی محفل نبود

یکی از پیران طریقت گفت : الهی به نشان تو بیندگانیم . به شناخت تو زندگانیم

به نام تو آبادانیم ، بیاد تو شادانیم ، بیافت تونازانیم ، مست مهر از جام تومائیم ،

صید عشق در دام تو مائیم .

زنجیر معنبر تو دام دل ماست عنبر زنسیم تو غلام دل ماست

در عشق تو چون خطبه بنام دل ماست گویی که همه جهان بکام دل ماست^(۴)

نگارنده مقاله را در این معنی نیز ابیاتی است :

خرم و دلشاد از آن گشتیم کز انوار یار همچو نرگس دیده بگشادیم برگلزار یار

شاد و مسروریم کین دل در خَم زلف نگار گوی تسلیم و رضا گردیده درمضمار یار
حلقه زلف نگارین بر پریشانی فزود لیک در دور وفا دل نقطه پرگار یار

عارف نامی محیی الدین بن عربی در تفسیر عرفانی خود بر قرآن کریم به تأویل حرفی بسم الله الرحمن الرحيم پرداخته و دیبای سخن را چنین بر پیکر عروس عرفان انداخته است که «ههنا لطيفة، وهي أنّ الأنبياء عليهم السلام وضعوا حروف التهجي بإزاء مراتب الموجودات، وقد وجدت في أيام عيسى عليه الصلاة والسلام، وامير المؤمنين على عليه السلام، وبعض الصحابة ما يشير إلى ذلك.

ولهذا قيل ظهرت الموجودات من باء بسم الله، إذ هي الحرف الذي يلي الألف الموضوعه بأنها ذات الله، فهي إشارة إلى العقل الأول، الذي هو أول ما خلق الله المخاطب بقوله تعالى: «ما خلقت خلقاً أحبّ إليّ ولا أكرمّ عليّ منك، بك أعطى، وبك آخذ، وبك أثيب، وبك أعاقب.»^(۵)

محيی الدین : در تفسیر سوره مبارکه حمد میفرماید که در این مورد لطیفه ای است و آن اینکه پیمبران (ع) حروف تهجی را در برابر مراتب وجود قرار داده اند و از حضرت عیسی (ع) و امیر مؤمنان حضرت علی (ع) و بعضی صحابه سخنانی رسیده است که گفته اند: موجودات از باء بسم الله ظاهر شدند چه این حرفی است که بعد از اَلَف وضع شده برای ذات خدا می آید و در حقیقت باء اشاره به عقل اول است که نخستین آفریده خدای جَلّ و علا است و در حدیث قدسی مخاطب است آنجا که خدای تعالی میفرماید: آفریده ای محبوبتر و گرامی تر از تو نزد خویش، نیافریدم. بخاطر و بوسیله تو می بخشم و، بوسیله و بخاطر تو می گیرم و بخاطر تو پاداش نیک و ثواب میدهم و بخاطر و بامیزان تو عقاب و مؤاخذه میکنم و جزا میدهم. در اینجا این نکته را باید در نظر داشت که که حکمای الهی عقل اول را واسطه فیض و بقول محیی الدین : أب الأکوان بفاعلیة وأمّ الإمكان بقابلیة و بقول نورالدین عبدالرحمن جامی قلم اعلی^(۶) و قرآن ناطق دانند که روح والای محمدی (ص) بموجب حدیث اول ما خلق الله العقل وأول ما خلق الله نوری و حضرت علی (ع)

بموجب حدیث أنا وعلی من نور واحد وأنا وعلی أبوا هذه الأمة مظهر آن گفتار گهربار و اتم این عقلند. چه فرمود انا کلمة الله الناطقه

و در حقیقت در بعضی از آیات قرآن کریم لفظ کلمه و جمع آن کلمات بمعنی آفریده و آفریدگان برتر است و در آیه ۱۷۱ از نساء فرماید إنا للمسیح عیسی ابن مریم رسول الله و کلمته و مفسران عارف لفظ «کلمات» را در آیه ۳۷ بقره «فلقی آدم من ربه کلمات» و آیه ۱۲۴ بقره «وإذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فأتمهن» به کلمات وجودی مخصوصاً خلقت حضرت رسول اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) تفسیر و تعبیر کرده اند و محیی الدین بن عربی در باب نود و هشتم از فتوحات مکیه گوید: إعلم أن الموجودات هی کلمات الله التي لا تنفذ كما فی قوله تعالی قُل لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مداداً للكلمات ربی وقال تعالی فی حق عیسی و کلمة ألقیها إلی مریم و هو عیسی، فلهدا قلنا إن الموجودات کلمات الله. (۷)

نگارنده این سطور را در شرح و بیان آن معنی ابیاتی است.

اگر عقل کُلّ و اگر نوراو	اگر لی مع الله و گر هوراو
نبودی کجا بود این دستگاه	کجا بود خورشید و رخشنده ماه
«کجا مشتری بود و ناهید بود	کجا جلوه و تاب خورشید بود»
«کجا این زمین بود با هستیش	ز آب و گیاه و تل پستیش»
کجا میوه بود و درخت و بهار	کجا باغ سرسبز و سیب و انار
کجا رحمت و فیض رخ مینمود	عبادت کجا بود و فرسجود
چو ایزد به اُحییّت آغاز کرد	جهان را به عشقش هم آواز کرد
بر آورد دُری ز دریای جود	ملائک فراخواند بهر سجود
مپندار مسجود آدم بدست	عزازیل مردود ز آدم شدست
که آدم خطاکار بود از نخست	خدا بود آگاه از آنچه رُست
سجود ملائک ز بهر نیست	همان نور رحمانی منجلیست

که ایزد فرا خواند خیل ملک
که سر پیش رویش فرود آورند
قوای جهان رام احمد شدست
و در معنای **أنا وعلیٌّ من نورٍ واحدٍ** نیز اینگونه سروده است که :

ای علی جان منی من جان تو
هر دو از درگاه رحمان آمدیم
هر دو رایک نور سرور کرده است
و در معنای **أنا و علیٌّ أبوا هذه الأمة** گفته است :

من و تو ای آفتاب مشرقین
والد ایمن اُمّت والاسـتیم
سرور شیران عالم نور عین
تا ابد از فیض حق برجاستیم



ابن عربی : سپس سخن را چنین ادامه میدهد و بساط بحث عرفانی را درباره حروف هجده گانه بسم الله الرحمن الرحیم اینگونه می گسترده :

والحروف المملوطة لهذه الكلمة ثمانية عشر، والمكتوبة تسعة عشر، وإذا انفصلت الكلمات ، انفصلت الحروف إلى اثنين وعشرين ، فالثمانية عشر اشارة الى العوالم المعبر عنها بثمانية عشر ألف عالم ، إذ الألف هو العدد التامّ المشتمل على باقى مراتب الاعداد، فهو أمّ المراتب الذى لاعدد فوقه، فعبر بها عن أمّهات العوالم التى هى عالم الجبروت ، وعالم الملكوت ، والعرش ، والكرسىّ ، والسموات السبع ، والعناصر الأربعة ، و المواليد الثلاثة ، التى ينفصل كلّ واحد منها إلى جزئياته ، وألتسعة عشر ، اشارة إليها مع العالم الإنسانى ، فإنّه وإن كان داخلًا فى عالم الحيوان ، إلاّ أنّه باعتبار شرفه و جامعيته لكل وحصره للوجود، عالم آخر، له شأن و جنس برأسه، له برهان كجبريل من بين الملائكة، فى قوله تعالى وملائكته وجبريل و الألفات الثلاثة المحتجة هى تتمّة الإثنين والعشرين عند الإنفصال اشارة إلى العالم

الإلهي الحق باعتبار الذات والصفات والافعال، فهي ثلاثة عوالم عند التفصيل، وعالم واحد عند التحقيق، والثلاثة المكتوبة اشارة إلى ظهور تلك العوالم على المظهر الاعظمي الإنساني، ولا احتجاب العالم الإلهي حين سئل رسول الله عن ألف الباء من أين ذهبت؟ قال: «سرقها شيطان» وأمر بتطويل باء بسم الله تعويضاً عن ألفها، اشارة إلى احتجاب الوهية الإلهية في صورة الرحمة الانتشارية، وظهورها في الصورة الإنسانية، بحيث لا يعرفها إلا أهلها، ولهذا نكرت في الوضع، وقد ورد في الحديث ان الله تعالى خلق آدم على صورته، فالذات محجوبة بالصفات، والصفات بالأفعال، والأفعال بالأكوان والآثار، فمن تجلّت عليه الأفعال بارتفاع الأكوان توكل، ومن تجلّت عليه الصفات بارتفاع حجب الأفعال رضي وسلم ومن تجلّت عليه الذات بانكشاف حجب الصفات فني في الوحدة، فصار موحداً مطلقاً، فاعلاً مافعل، وقارئاً ماقراً: «بسم الله الرحمن الرحيم».

فتوحيد الأفعال مقدّم على توحيد الصفات، وهو على توحيد الذات، وإلى الثلاثة أشار صلوات الله عليه في سجوده بقوله: أعوذ بعفوك من عقابك، وأعوذ برضاك من سخطك، وأعوذ بك منك^(۸).

حال سخن خواجه عبدالله انصاری را درباره حرف الف از زبان میبدی بشنوم که در نوبت سوم از کشف الاسرار در تفسیر «الف لام میم» سوره مبارکه بقره گوید: پیر طریقت، جمال أهل حقیقت، شیخ أنصاری در این باب سخنی نغم می گوید: ألف: پیشوای حروف است و در میان حروف معروف، به دیگر حروف پیوند ندارد، ولی دیگر حروف به الف پیوند دارد، الف از همه حروف بی نیاز است، همه حروف را به الف نیاز است. ألف أول و آخر یکی است و راست است و یک رنگ و دیگر حرفها رنگارنگ و ناراست!^(۹)

و نگارنده را در این معنی ابیات است:

پیشوای حروف آمد	زین سبب رمز واحد یکتاست
در میان حروف معروف است	زانکه آن یگه هست و بی همتاست

نیست پیوند او به دیگر حرف خود ز دیگر حروف جمله جداست
لیک دیگر حروف بسته اوست بی نیاز و سوای هر چه سواست
اول و آخرست و یکرنگ است رمز حق است و ذات پاک خداست
روزبها بقلی آن عارف نامی از گذشتگان، دلیلی عرفانی را برای آمدن بسم الله
و نیامدن بالله نقل کرده است که: وقیل إنّ بسم یقینی به کلّ الخلق فلوا فتتح کتابه
باسمه لذاب تحته حقیقه الخلائق إلا من کان محفوظاً من نبیّ او ولیّ. (۱۰)

در تفسیر خواهی آورده اند که ذکر اسم از برای بقای خلق است، و اگر حق
سبحانه افتتاح کلام به لفظ الله کردی، تمام خلائق در تحت آن حقایق بگداختندی،
گر روی تو گردد از پس پرده عیان از پرتو نور تو بسوزد دو جهان
این پرده فرو گذاشتن از پی چیست؟ تا خلق ز سوختن بیابند امان (۱۱)
و جمعی گفته اند که اجرای کلامست بر وفق عرف و عادت عرب چه در آن زمان
باسم الّلات می گفتند این نیز بر همان تیره نازل شد.

و بعضی فرموده اند که حضرت عزّت لفظ اسم در اینجا ذکر فرمود تا چون بر
زبان بنده جاری گردد داند که نام دوست خواهد گفت، دل رامصفی و روح را منقی
گرداند تا به باطن صافی ذکر ملک وافی تواند کرد، و تاسینه را از لوٹ تعلق پاکیزه
نسازد و زبان را به استغفار از یاد کردن اغیار شست و شوی ندهد، نام حق بردن
غایت گستاخی و یاد او کردن، نهایت جرأت و بی ادبیت.

هزار بار بشویم دهن به مشک و گلاب هنوز نام تو بردن مرا نمی شاید
و گفته اند حضرت حق سبحانه در اعلی مراتب تنزه و تقدس است، و بنده
خاکی در ادنی مقام تدنس و تعلق، بی واسطه از حسیض رذالت به اوج عزت و
جلالت ترقی تواند نمود، پس لفظ اسم را رابطه ساخت تا در وقت تلفظ بدین
کلمه، قدم همت بر مصاعد رفعت نهاده، پرتو قابلیت مشاهده ی انوار اسم بزرگوار
از روزنه ی غیب بروتابد. (۱۲)

بال بگشوده مرغ جان سویت تا زند بال بر سر کسویت

دل که مشتاق دیدن رخ توست سرکشیده ز دیدگان سویت
 پرده یکسو کن از فروغ جمال تا ببیند به یک نظر رویت
 نیست در حلقه صفا کیشان دل ما جز به حلقه مویت
 سرنهادیم در وفا پیشت تا زنی با دو تیغ ابرویت
 نیست انوار را جز این خواهش که ببیند جمال دلجویت (۱۳)

علمای ظاهر را درباب افتتاح این کلام حقایق فرجام به حرف ، سخنان بسیار است، و از آن جمله آنست که باء از حروف شفویه است و مخرج حروف شفویه در مبدء طور نزول، مبدء مخارج واقع شده، و این حرف را براین مخرج اشمالی زیاده از شفوات دیگر هست، چنانچه از التصاق شفتین مفهوم می‌گردد، پس تقدیم حرف مشتمل بر مخرج اول در آغاز قراءت . اولی می‌نماید.

و این نیز گفته‌اند که حروف سه قسم است: شفوی اظهارش بر شفه متقوم باشد، و مخرج این قسم ظاهر است، و حلقی که قیام او به حلق و حنجره متعلق بود، و مخرج این قسم مخفی، و وسطایی که زبان و دندان را در صدور آن، مدخل باشد بی شفه و حلق، و مخرج این قسم متوسط است در ظهور و خفاء، و چون قراءت مضمار اظهار واقع شده هر آینه افتتاح اوبه حرفی که مصدرش مخرج ظاهر است اعنی شفویات لایق افتد، و از مجموع آن به حرف باء که احاطه‌ی او به مخرج اتم و اکمل و أظهر است، مناسب باشد.

و بعضی گفته‌اند که افتتاح کلام ربّانی به باء و اختتامش به حرف سین بود، و این دو حرف ، بس، باشد، عرب گوید : بسک، ای حسبک و از نوادر اتفاقات آنست که این دو حرف در لغت پارسی به همان معنی حسب می‌آید، و حکیم غزنوی این معنی را باز نموده. شعر :

اول و آخر قرآن ز چه با آمد و سین یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس

جمعی از محققان برآنند که تقدّم وی به واسطه علوّ همّت است، چه از جمیع

نقاط که براو عرض شده جز یکی قبول نکرده، و آن را نیز به تحت قدم همت در آورده، هر که دولت سبقت جوید به حکم «سبق المفردون» تا هر چه دارد در تحت قدم نهد و بیخود روی به خلوتخانه قدم نیاورد، حصول مقصود و وصول مطلوب میسر نخواهد شد.

صاحب بحر الحقایق گوید: که اول لفظی که ذرات موجودات بدان تلفظ نمودند بلی بود که در جواب «الست برکم» از ایشان صادر شد، و افتتاح آن به لفظ باء است، اینجا نیز ابتدای کلام به باء مُصَدَّر ساخت تابنده یاد از جواب اَلست کند و داند که قرآن عهد نامه روز میثاقت.

دست وفا در کمر عهد کن تانشوی عهد شکن جهد کن (۱۴)
استاد سید جلال الدین آشتیانی را جهت توضیح این معنی شرحی جالب است که :

چون تجلی به اسم الله متضمن به تجلی به اسم قهار و ممیت و معید و مَفنی است خاصیت اسماء مشعر به بطون ملازم است با اعاده اشیاء بمکمن غیب قبل از ظهور در دارغورور یا عالم وجود، در حالیکه معاد فرع مبتداء است (۱۵).

از جانب دیگر ملا محسن فیض درباره حذف همزه از اسم و کشیدن سین بسم بر قول بعضی مفسران ایراد کرده است و گوید که عقیده ای سست است و در این باره گوید:

بدانکه رسم کتابت مقتضی آنست که همزه را از اسم بیفکنند، در اینجا جهت اسقاط الف را اکثر استعمال دانسته اند و طول باء را عوض آن شمرده اند، اما این قول خالی از وهنی نیست، زیرا که خط مصحف توقیفیست و تصرف در و مجال ندارد.

در لطایف آورده، که اسقاط کرده اند الف را در کتابت بسم، و اسقاط آن را هیچ علتی ظاهرنی، و زیاده کرده اند سرباء را، و آن زیاده را سببی باهرنی، تا معلوم شود

که اسقاط و اثبات الهی هر دو بی علتست، «یَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ» و «يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ» (۱۶) ملامحسن سپس به بحثی عرفانی از قول بعضی از مفسران عارف پرداخته و گوید:

و نزد جمعی اشاره باستتار وحدتست در أستار کثرت، چه الف را اشاره به ذات مقدس باید دانست از حیثیت اولویت و تجرد از نقطه و حرکت و به واسطه قیام الف به نفس خود و قیام باقی حروف بدو که ازو ناشی شده‌اند و بی او هیچ حرف تمام نیست یا بواسطه یا بدون واسطه. پس مادام که حرف باء به اسم ملحق نشده بود جمال الف بی نقاب و حجاب، روشن و هویدا بود و چون حرف باء بدو پیوست، الف در خلوتخانه خفا نشست، یعنی پیش از وجود موجودات سرّ وحدت به غایت آشکارا بود، و بعد از ظهور کثرت، مخفی و محتجب گشت.

شعر

بود پیش از وجود خلق جهان سرّ وحدت چنانکه بود عیان
حکم کثرت چو یافت وصف ظهور سرّ وحدت شد انبدر آن مستور
یکی از مشایخ آورده که ای سالک حرف باء را اشارت به بدایت سلوک شناس،
و ازو تاسین که عبارتست از سرّ معرفت بیابان بیکران و بادیه بی پایان، تصور کن و
محو شدن الف را در آن بیابان ایمانی دان. بدان: که تا مرد این راه از بدایت این کار
الف انانیت محو نسازد، به سین سرّ شناخت، نرسد، و تا به سین سعادت معرفت
این سرّ مستسعد نگردد در دایره میم مراد، راه نیابد.

جمعی برآنند که باء، اشاره به برّ اوست علی العموم، و آن تعلق به عوام دارد که
اهل نفوسند، و سین عبارتست از سرّ او به خصوص، و آن حصّه خواص است که
ارباب قلوبند، و میم نشانه محبت اوست، در مرتبه خصوص الخصوص، و این بهره
اخصّ الخواص است که اصحاب اسرارند.

در کشف الاسرار می‌گوید که باء برّ اوست با دوستان، و میم منت اوست با
مشتاقان، ای عزیز، میم منبع مراد و سرچشمه اسرار مبدأ و معاد است، و آفتاب را

استمداد نور انبیت از فلک خود از لمعات اوست. شعر:

چشمه میمش ز زلال حیات می کند إحیای عظام رمیم
در کافی و توحید و معانی و عیاشی از جانب صادق، علیه السلام، منقولست
که حرفی ازین حروف ثلاثه، اشاره به اسمی از اسماء حسنی است، بآء بهای
خداست و سین سنای اوست، و میم مجد اوست. و در روایتی وارد است که میم
ملک اوست. و برخی چنین دانسته اند که بآء اشاره به بصیر است، و سین سمیع
است، و میم مُحصی، گویا قاری را تنبیه می کند که بصیرم و می بینم کردار ترا، در
قراءت اخلاص و رز تا جزای بسزا دهم، سمیعم، می شنوم گفتار ترا، از غرض ریا دور
شو تا خلعت فیض و صفا دهم، محصیم، می شمارم انفاس روزگار تو، یک لحظه
غایب مندرجست که عَشْرِ عَشیر آن به هزار قرن در صد هزار دفتر ننگجد، و از آن
معانی کسی بهره گیرد که بربآء بلای دوست، صبر کند، و سین سرّ خود را به سلوک
طریق فنا مشغول گرداند، تا وقتی که به میم مشاهده رسد، و جمال وجه باقی بر
منظر نظرش جلوه گر آید.

تا محو نگردي به خدا راه نیابی (۱۷)

نگارنده را در این معنی نیز ابیاتی است:

آبی و خاکند و دگر باد و نار	جمله مخلوق همه سنگ و خار
لعل بدخشان جهان خلود	لیک محمد دُر بحر وجود
نقطه پرگار جهان گیر رای	گشته در این دایره دیر پای
این همه افلاک ز لولاک خاست	طاق فلک بهر من و تو بپاست
جلوه گه حضرت رحمانی است	معنی این گوهر انسانی است
رحمت حق بر دو جهان سرکشید	بآء پیمبر که الف برکشید
جمله جهان از دم او هست شد	تا که ز جام احدی مست شد
ماه رُخس داخل مهتاب گشت	جان نبی جام می ناب گشت
شد علی و در برمه ماهتاب	گرد مه مهر نما مهر ناب

ساقی ساغرکش خمراً لست
هر که نشد از قدح عشق مست
کی شودش باده کوثر نصیب
هر که شفیعش لب زهراستی
غیر علی، فاطمه و آل او

آنکه جهانی ز میش گشت مست
عقد وفای علوی رانبست
کی رسدش رحمت ربّ حبیب
در دو جهان باقی و بر جاستی
کیست شفیع بدو عالم بگو

از ابن عباس مروی است که حضرت امیر، علیه السلام از اول شب تا آخر شب از برای من تفسیر فاتحة الكتاب می گفت، هنوز از تفسیر باء بسم الله نگذشته بود، بعد از آن فرمود که من آن نقطه‌ام که در تحت باء بسم الله است و آنچه در جمیع کتب الهی است در قرآن است و آنچه در همه سور فرقانی منظوم است، در بسمله محتویست، و آنچه در بسم الله الرحمن الرحیم مندرج است باء بسم الله بر آن مشتمل است، و آنچه که در باء بسم ثابت است نقطه بر آن دالّ است، و منم آن نقطه‌ای که در تحت باء بسم الله است. (۱۸)

و نگارنده را در این معنی ابیاتی است:

حکیمانه برخوان کتاب خدا را
بخوان آیت عشق از خط هستی
صراط قویم است قرآن بخوانش
بجو راه یزدان ز دین محمد
نبی و علی بین چو بائی و نقطه
نبوة ولایت امامت قرین شد

به دل گر که خواهی فروغ هدئی را
به نقش آر بردل خط استوارا
اگر خواهی ای دل تو مشکل گشارا
ز دل خواه با مصطفی مرتضی را
علی مرنبی را چو نقطه است بارا
که تا شیعه یابد از ایشان علی را

پاورقی‌ها

۲- این دو بیت از ادیب توانا و عارف دانا شادروان سید محمدحسین انوار است به کتاب افق

قاب قوسین مراجعه شود.

مراجع

- ۱- الميبدی ، ابو الفضل رشید الدین ، كشف الاسرار و عدّة الأبرار، ج ۱ ص ۲۶ ، امیرکبیر ۱۳۶۱.
- ۲- روزبهان ابن ابی النصر البقلی الشیرازی، محمد، عرائس البیان فی حقائق القرآن، ص ۵۰ طبع هند.
- ۳- روزبهان ابن ابی النصر البقلی الشیرازی، محمد، عرائس البیان ج ۱۰، ص ۶۸۶. طبع هند.
- ۴- روزبهان ابن ابی النصر البقلی الشیرازی، محمد، عرائس البیان ج ۱ ص ۲۷، طبع هند.
- ۵- محیی الدین بن العربی، المجلّد الأوّل، ج ۱ ص ۸، تحقیق الدکتور مصطفی غالب دار الأندلس الطباعة والنشر والتوزيع - بیروت.
- ۶- جامی، نورالدین عبدالرحمن، لوامع، شرح خمريه فارسيه.
- ۷- سیّد محمد صالح بن محمد موسوی خلخالی تهرانی ، شرح مناقب محیی الدین عربی ص ۴۲، از انتشارات تکیه خاکسار.
- ۸- محیی الدین بن العربی، المجلّد الأوّل، ج ۱ ص ۹، مصطفی غالب
- ۹- خواجه عبدالله أنصاری، تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید، تلخیص و نگارش حبیب الله آموزگار ج ۱ ص ۶ طبع اقبال.
- ۱۰- روزبهان ابن ابی النصر البقلی الشیرازی، ص ۵، طبع هند.
- ۱۱- به نقل از فیض کاشانی ، ملاً محسن، تفسیر فاتحة الكتاب ص ۴۲ و ۴۳، تصحیح استاد سیّد جلال الدین آشتیانی ، طبع انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، تهران ۱۳۶۰.
- ۱۲- مرجع سابق ص ۴۴ و ۴۵.
- ۱۳- ابیات از نگارنده مقاله.
- ۱۴- مرجع سابق ص ۴۶ و ۴۷.
- ۱۵- مرجع سابق حاشیه صفحه ۴۵.
- ۱۶- مرجع سابق ص ۴۵.
- ۱۷- مرجع سابق ص ۴۷.
- ۱۸- مرجع سابق ص ۴۴.